

بررسی تطبیقی مفاهیم نظریه انتخاب و آراء صدرالمতالهین ملاصدرا

رقیه نوری پور لیاولی^{۱*}، سیمین حسینیان^۲، مسعود آذربایجانی^۳، جويا پور پهلوان^۴

^۱ دانشجوی دکتری، گروه مشاوره، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

^۲ استاد گروه مشاوره، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

^۳ دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران

^۴ کارشناسی ارشد روان‌شناسی عمومی، دانشگاه آزاد تنکابن، ایران

چکیده

اگرچه انسان‌شناسی به شکل امروزی آن از جمله دانش‌های نوپا و نوظهور محسوب می‌گردد اما توجه به انسان سابقه‌ای بس دیرینه دارد و از مکاتب و مذاهب مختلف دنیا، انسان و توجه به ابعاد وجودی او همواره مدنظر بوده است. هر کدام از مکاتب بنا به نگاهی که نسبت به ماهیت انسان دارند تعریف خاصی از انسان کامل ارائه داده‌اند. نظریه انتخاب به عنوان یکی رویکردهای معاصر و پرکاربرد روان‌درمانی، اشتراک مفهومی نسبتاً زیادی با مفاهیم مشرق زمین به خصوص مفاهیم اسلامی دارد. بر اساس این نظریه، انسان موجودی آگاه و آزاد است. به همین سبب دارای وجودی بنفسه است. او همواره در حال شدن است و فرایند شکل‌گیری او را فقط انتخاب‌هایش تعیین می‌کند؛ بنابراین تقریباً تمامی رفتارهای ما هدفمند بوده و از درون ما سرچشمه می‌گیرند. بحث اینکه انسان موجودی برخوردار از حق انتخاب بوده و به همین سبب، مسئول و پاسخگوی اعمال و رفتار خویش است توسط آیات متعددی نیز در قرآن کریم تأیید شده است. در میان فیلسوفان جهان اسلام، کسی که با گستردگی بیشتری به مفهوم جبر و اختیار پرداخته ملاصدرا است. صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به ملاصدرا یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان اسلام بوده و بنیان‌گذار حکمت متعالیه است. ظهور ملاصدرا در حوالی پایان هزاره اول پس از پیدایش اسلام به وقوع پیوست. لذا، کارهای او را می‌توان نمایش‌دهنده نوعی تلفیق از هزار سال تفکر و اندیشه اسلامی پیش از زمان او به حساب آورد. با توجه به اینکه بحث انسان‌شناسی، در مشرق زمین همواره قالب دینی و مذهبی داشته است به بررسی تطبیقی مفاهیم نظریه انتخاب با آراء صدرالمتالهین ملاصدرا خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: صدرالمتالهین، ملاصدرا، نظریه انتخاب.

۱- مقدمه

توجه به انسان و مطالعه او پدیده تازه‌ای نیست و تاریخی کهن دارد و از قدیم‌الایام مورد توجه مذاهب و مکاتب و فرهنگ‌های گوناگون بوده است. کمتر متفکر و دانشمند و فیلسوف و نظام فکری و فلسفی را می‌توان یافت که به گونه‌ای به شناسایی انسان و مطالعه درباره او نپرداخته باشد. به تعبیر دیگر اگرچه انسان‌شناسی به شکل امروزی آن از جمله دانش‌های نوپا و نوظهور محسوب می‌گردد و بنا بر برخی عقاید انسان‌شناسی مولود عصر اکتشافات است که در آن انسان، اجتماعات دورمانده از صنعت جدید را زمینه تحقیق انسان‌شناسی خود قرارداد و با عناوینی چون اجتماع "وحشی" و "ابتدایی" و "قبیله‌ای" و "سنتی" و حتی "بی‌سواد" و جز آن‌ها به شناسایی انسان روی آورد؛ اما در این مقال و منظر نه دیگر آن شیوه به کار گرفته می‌شود و نه آن حوزه و قلمرو محدود به حال خود باقی است و نه می‌توان گفت آن زمان آغاز انسان‌شناسی است، بلکه توجه به انسان سابقه‌ای بس دیرینه دارد و از مکاتب و مذاهب هند گرفته تا فلسفه یونان و روم و از تفکرات اندیشمندان قرون وسطا تا اندیشه‌های اصیل اسلام، از رنسانس تا عصر حاضر همواره شناسایی انسان و توجه به ابعاد وجودی او مورد نظر بوده است (جوادی نیا، ۱۳۸۸). در مکاتب فکری مختلف، اختلاف نظر و دیدگاه فراوانی در مورد انسان به چشم می‌خورد به گونه‌ای که در مشرق زمین انسان‌شناسی همواره قالب دینی و مذهبی دارد و حتی می‌توان گفت به تعداد ادیان گوناگون، تنوع انسان‌شناسی در مشرق زمین وجود دارد، در حالی که در مغرب زمین انسان‌شناسی سه مرحله از تحول فلسفی و مذهبی و علمی را پشت سر گذارده است.

با توجه به تشریح و ضرورت بررسی جایگاه ابعاد انسان، در ادامه به بررسی تطبیقی بررسی تطبیقی مفاهیم نظریه انتخاب و آراء صدرالمتألهین ملاصدرا خواهیم پرداخت.

۲- ادبیات تحقیق

در این بخش به معرفی سه متغیر تحقیق می‌پردازیم و خلاصه‌ای در مورد پیشینه و کاربردهای اصلی هر یک از متغیرهای پژوهش، مطالبی را بیان خواهیم کرد.

۱-۲- واقعیت درمانی^۱

واقعیت درمانی، شیوه‌ای است مبتنی بر عقل سلیم و درگیری عاطفی است که در آن بر واقعیت، قبول مسئولیت، شناخت امور درست و نادرست و ارتباط آن‌ها با زندگی روزمره فرد تأکید می‌شود. اساس نظریه واقعیت درمانی، بر هویت و چگونگی تشکیل و تغییر آن بنا شده است. منظور از هویت، مجموعه خصوصیات فردی است که در "من" خلاصه شده و دارای ابعاد فیزیکی، روانی و اجتماعی بوده و در شکل‌گیری آن عوامل مختلفی نظیر خانواده، جامعه و عوامل ارثی و فیزیکی نقش دارند. این رویکرد مبتنی بر "نظریه کنترل" بوده و فرض را بر این می‌گذارد که آدم‌ها، مسئول زندگی خویش و اعمال، احساسات و رفتارشان هستند. رویکرد واقعیت درمانی، محصول مطالعات ویلیام گلاسر^۲ (روان‌پزشک آمریکایی) بر روی اقشار مشکل‌دار و دردرساز جامعه می‌باشد. او با استفاده از یک مدل علمی یعنی نظریه کنترل ویلیام پاورز^۳ عقایدش را در مورد واقعیت درمانی اصلاح کرد و آن را در کار با درمان‌جویان به کار بست. گلاسر بعد از مرور کارهای ویلیام پاورز، در سال ۱۹۷۲ نظریه "کنترل درمانی" را بنیان گذاشت. او اعتقاد داشت که کنترل درمانی شروع خوبی بود زیرا چهارچوبی برای کاربرد واقعیت درمانی فراهم می‌نمود؛ اما بعد از ۱۴ سال، رویکردش را به نظریه انتخاب^۴ تغییر نام داد. گلاسر در صدد بود تا در نظریه روان‌درمانی خود تا آنجا که ممکن است میزان مسئولیت انسان را در قبال رفتارش افزایش دهد. نظریه کنترل در این راستا او

^۱ Reality Therapy^۲ William Glasser^۳ William T. Powers^۴ Choice Theory

را ارضا نمی‌کرد. چراکه به اعتقاد او کنترل، بدون توجه به مسئولیت ارگانسیم، نتیجه یک فرایند بازخوردی مکانیکی یا زیستی بود؛ اما وی می‌خواست فراتر از این برود. بنابراین نظریه انتخاب را با اقتباس از آن شکل داد. مطابق نظریه انتخاب، کنترل انسان بر رفتار خود یک کنترل آگاهانه است به طوری که خودش "رفتار کلی" خود را انتخاب می‌کند؛ بنابراین رفتار نتیجه انتخاب انسان و انسان خودش مسئول انتخاب‌های خویش است.

ابداع واقعیت درمانی توسط گلاسر تا حدودی به دلیل ضعف‌های ماشی از کار بست روانکاو بود. گلاسر با این باور کارش را شروع کرد که درمان‌های رایج سلامت روان مؤثر نبوده‌اند و از این بابت اقدام به ایجاد واقعیت درمانی کرد. واقعیت درمانگران معتقدند که مشکل اساسی اغلب درمان‌جویان این است که آن‌ها یا درگیر رابطه‌ای ناخوشایند هستند و یا اینکه فاقد چیزی هستند که بتوان اصلاً آن را رابطه نامید. بیشتر مشکلات درمان‌جویان نیز از ناتوانی آن‌ها در برقراری ارتباط، صمیمی شدن با دیگران، یا برقرار کردن رابطه‌ای رضایت‌بخش یا موفق با حداقل یک نفر در زندگی آن‌ها ناشی می‌شوند (کوری، ۲۰۰۵). هدف این رویکرد این است که به انسان کمک کند تا بر رفتار و انتخاب‌های خویش تسلط و کنترل داشته باشد. این رویکرد متأثر از نظرات اندیشمندان و متفکرانی چون آبراهام مازلو، هارینگتون و پل دوبوآ می‌باشد (شفیع‌آبادی، کاظمی، ۱۳۸۵). مهم‌ترین فردی که افکارش مقدمه‌ای بر پیدایش واقعیت درمانی قلمداد می‌شود یک روان‌پزشک سوئیسی به نام دکتر پول دوبوآ، مبتکر تعبیر اخلاق طب است. گرچه خود گلاسر نیز معتقد است که پاره‌ای از اصول نظری او در افکار پیشینیان هم دیده می‌شود اما نظریه‌اش یک چیز خاص و ابداع متفاوتی است (کرسینی، ۱۹۷۳، نقل از شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۶). واقعیت درمانی روشی مبتنی بر "انجام دادن" است و در آن تلاش می‌شود تا از طریق ارضاء تصاویر دنیای کیفی نیازها را برآورده سازد. هدف این رویکرد این است که روشن سازد چه نوع رفتاری می‌تواند در بهتر برآوردن نیازهای شخصی کمک کند. از این‌رو بر روی آنچه درمان‌جویان می‌توانند در روابط کنترل کنند تأکید می‌کند؛ بنابراین صحبت کردن از چیزی که نمی‌توان آن‌ها را کنترل کرد بیهوده است. از این‌رو مطابق این نظریه افراد باید به این نتیجه برسند تنها فردی که می‌توانند در زندگی کنترلش کنند خودشان است و بس! برخلاف رویکردهای تحلیلی که نابسامانی‌های روانی افراد را ناشی از تعارض و تضاد بین نیازهای جسمانی و عوامل فرهنگی می‌دانند، گلاسر و پیروان او پیدایش این نابسامانی‌ها را نتیجه عدم توانایی فرد در تحقق نیازهایش می‌دانند. آن‌ها برای انسان دو نیاز اساسی قائل هستند: نیاز به مبادله عشق و محبت و نیاز به احساس ارزشمندی. به اعتقاد آن‌ها این دو نیاز در تشکیل هویت افراد نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند.

مهم‌ترین نقطه قوت واقعیت درمانی کاربرد آن درباره سلامت روانی به عنوان یک عامل پیش‌گیری است و تأکید بر نقاط قوت به جای از بین بردن نقاط ضعف است. اساس فلسفی این رویکرد که دیدی مثبت دارد بر مسئولیت شخصی و علاقه بشری تأکید می‌کند. واقعیت درمانی دیدگاهی است درباره زندگی و برای فرد و جامعه که می‌تواند منافع بسیار زیادی را دربر داشته باشد.

۲-۲- شرحی بر احوال و دیدگاه‌های کلی ملاصدرا

صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به ملاصدرا و صدرالمتهالین متأله و فیلسوف ایرانی و شیعه و یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان اسلام در سده یازدهم هجری قمری و بنیان‌گذار حکمت متعالیه است. ظهور ملاصدرا در حوالی پایان هزاره اول پس از پیدایش اسلام به وقوع پیوست. لذا، کارهای او را می‌توان نمایش‌دهنده نوعی تلفیق از هزار سال تفکر و اندیشه اسلامی پیش از زمان او به حساب آورد. مکتب ملاصدرا که حکمت متعالیه نامیده می‌شود، بر اصل «وجود» و تمایز آن از «ماهیت» استوار است. پیش از ملاصدرا فیلسوفان قادر به فهم تفاوت این دو نبودند، اما ملاصدرا مرز این دو مفهوم را به خوبی روشن نمود. بنا بر دیدگاه او، بدیهی‌ترین مسئله جهان، مسئله وجود یا هستی است که ما با علم حضوری و دریافت درونی خود آن‌ها درک کرده و نیازی به اثبات آن نداریم؛ اما ماهیت، آن چیزی است که سبب گوناگونی و تکثر پدیده‌ها می‌شود و به هر وجود قالبی ویژه می‌بخشد. همه پدیده‌های جهان در یک اصل مشترک‌اند که همان «وجود» نام دارد. وجود یگانه است زیرا از هستی‌بخش (یعنی خداوند یگانه) سرچشمه گرفته، اما ویژگی‌های هر یک از این پدیده‌ها از تفاوت میان

ذات و ماهیت آن‌ها حکایت دارد؛ بنابراین دیدگاه، اصل بر وجود اشیاء است و ماهیت معلول وجود به شمار می‌آید. ملاصدرا در مخالفت با استادش میرداماد که خود پیرو سهروردی بود، مدعی شد که «وجود» امری حقیقی است و ماهیت امری اعتباری. صدرا درباره حرکت نیز نظریه جدیدی عرضه کرد که به حرکت جوهری مشهور است. تا قبل از آن تمامی فلاسفه مسلمان معتقد به وجود حرکت در مقولات نه‌گانه عرض بودند و حرکت را در جوهر محال می‌دانستند؛ اما صدرا معتقد به حرکت در جوهر نیز بود و موفق شد چهار جریان فکری یعنی کلام، عرفان، فلسفه افلاطون و فلسفه ارسطو را در یک نقطه گرد آورد و نظام فلسفی جدید و مستقلی به وجود آورد (فشاهی، ۱۳۸۰: ۴۸).

۲-۳- سرشت و ماهیت انسان

واقعیت درمانی یکی از جدیدترین تلاش‌های درمانگران در راه توصیف انسان، تعیین قوانین رفتاری، چگونگی نیل به رضایت، خوشبختی و موفقیت محسوب می‌شود. در این شیوه درمانی، مواجه شدن با واقعیت، قبول مسئولیت و قضاوت اخلاقی درباره درست و نادرست بودن رفتار و در نتیجه نیل به هویت توفیق مورد تأکید است. بر اساس نظریه واقعیت درمانی، انسان موجودی آگاه و آزاد است. به همین سبب دارای وجودی بنفسه است. به این معنا که تفکیک کردن خود از جنبه فی‌نفسه‌اش می‌تواند فاعلی آگاه و مختار باشد. این جنبه وجود انسان که اصل اوست عدم و تهی است. از این رو هیچ ماهیت مشخصی از قبل ندارد و وجودش مقدم بر ماهیتش است. او همواره در حال شدن است و فرایند شکل‌گیری او را فقط انتخاب‌هایش تعیین می‌کند. اگر انتخاب‌های او درست و مسئولانه باشد سرشت نیک در انسان بنانهاده خواهد شد و بر همین اساس مبنای روابط او با سایرین به صورت مطلوب و رضایت‌بخش خواهد بود. بر اساس نظریه انتخاب، از آنجایی که ما اساساً موجوداتی اجتماعی هستیم بنابراین نیاز داریم تا محبت کنیم و محبت ببینیم. دیدگاه گلاسر از ماهیت انسان را می‌توان در دیدگاه او نسبت به تعلیم و تربیت درک کرد. به نظر وی تعلیم و تربیت سنتی سعی دارد تا دانش‌آموز را نوعی ظرف خالی ببیند که معلم قرار است سیلی از واقعیت‌های بی‌پایان را در درون آن سرریز کند. درحالی‌که بسیاری از این واقعیت‌ها بازندگی دانش‌آموز نامربوط بوده و حاصل دنیای پدیدار شناختی خود معلم، جامعه و سایرین است. گلاسر، معتقد است که هر کدام از ما ظرفیت و توانایی استفاده از استعدادهایمان را جهت یادگیری و رشد داریم. از این رو هر انسانی در نهایت، خودمختار است. چنانچه افراد بیشتر بر تصمیمات خود متکی باشند تا بر شرایط، در این صورت قادر خواهند بود تا با احساس مسئولیت بیشتری زندگی کنند. حتی اگر چنانچه از زندگی خود ناراضی باشند، می‌توانند تصمیم دیگری برای تغییر آن بگیرند. متخصصان مکتب واقعیت درمانی در زمینه ماهیت و سرشت انسان، کم‌وبیش با پیروان مکتب اصالت وجود هم‌عقیده‌اند و انسان را ماحصل اعمال و رفتار خویش می‌دانند. آن‌ها هرگونه دیدگاه جبری درباره انسان را رد می‌کنند و فرد را قربانی تأثیر محیط و وراثت نمی‌دانند؛ اما درعین حال به تأثیر محیط و وراثت بر روی سرشت افراد اعتقاد دارند. با توجه به چنین نگاهی، فرد را در نهایت مسئول تحقق نفس خویش و تعیین‌کننده نوع هویتش می‌دانند. به نظر آن‌ها، هر انسانی این استعداد بالقوه را دارد که نسبت به رفتارهای خود مسئول و یا غیرمسئول باشد، اما اینکه به چه شیوه‌ای رفتار کند، بستگی به تصمیماتی دارد که او در قبال رفتارهایش می‌گیرد.

۳- سازوکارهای شناختی انسان

۳-۱- روش علم حصولی/علم حضوری/تجربه و عقل

به اعتقاد گلاسر ما در ذهن خود تصویری ذهنی از دنیای بیرون داریم که می‌توان آن را «دنیای کیفی» نامید. ما با واقعیت بخشیدن به این «دنیای کیفی» سعی در ارضای نیازهای خود داریم.

۳-۲- سازوکار رشد انسان

این رویکرد، دیدگاهی به شدت اومانستی از بشر دارد و او را مسئول و مختار بر تمامی اعمال و رفتار خویش می‌داند و هیچ حکمت و سرنوشتی را در این رابطه نمی‌پذیرد. هرچند باید گفت این میزان تأکید بر انسان‌مداری و عدم توجه به چیزی ورای انسان و صرفاً محدود شدن به ظرفیت‌ها و استعدادهای انسانی با معیارهای اسلامی ناسازگار است. ملاصدرا برخلاف فلاسفه دیگر، نفس انسان را ایستا و دارای فقط یک درجه از وجود نمی‌داند که بی‌حرکت و غیرقابل تغییر باشد بلکه آن را دارای رشد و حرکتی در جوهر و ذات خود می‌داند که روز بروز کامل‌تر می‌شود. برویهم برای نفس در نظریه ملاصدرا می‌توان سه مرحله کلی نام برد:

۱. نفس پیش از طبیعت.
۲. نفس همراه با ماده و طبیعت.
۳. نفس پس از ترک ماده و طبیعت.

۴- عوامل مؤثر بر انسان

۴-۱- وراثت، محیط

در واقعیت درمانی واژه شخصیت و هویت تقریباً مترادف به حساب آمده‌اند. این رویکرد، هویت را جزء لازم و اساسی تمام انسان‌ها در همه فرهنگ‌ها می‌داند که از لحظه تولد تا مرگ ادامه می‌یابد و به دو نوع "هویت توفیق" و "هویت شکست" تقسیم می‌شود. واقعیت درمانی دیدگاه جبری را مردود می‌داند و درعین حال که تأثیر وراثت محیط را در شکل‌گیری هویت فرد رد نمی‌کند، اما او را قربانی عوامل ارثی و محیطی نمی‌داند بلکه صرفاً او را مسئول اعمال و رفتارش می‌داند. هر انسانی نیاز دارد به این که احساس کند دارای هویتی است. منظور از هویت، شیوه نگرستن به خود به عنوان یک انسان در رابطه با دیگران است. گلاسر می‌گوید: تقریباً همه افراد، شخصاً بیشتر درگیر تلاش برای مورد پذیرش قرار گرفتن به عنوان یک شخص هستند تا درگیر انجام دادن یک کار. بنابراین، هویت شخصی مقدم بر عملکرد است و به عبارت ساده‌تر، ابتدا باید فرد به عنوان یک شخص پذیرفته شود تا بتواند در تلاش برای دستیابی به اهداف یا در انجام دادن کارها موفق شود. به محض ورود به مدرسه، کودک درصدد مقایسه خود با دیگران برآمده و به ضعف‌های خود پی می‌برد و در مواردی به هویت شکست خود واقف می‌شود. هویت توفیق، در کسانی به وجود می‌آید که بتوانند دو نیاز اساسی و ذاتی خود یعنی نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن و نیاز به احساس ارزشمندی را ارضا کنند. کسانی که نتوانند این نیازهای اساسی را ارضا کنند، هویت شکست خواهند داشت و به اضطراب و نگرانی گرفتار خواهند آمد. به عبارت دیگر، نیاز به داشتن هویت، از نیازهای اساسی و ذاتی تمام انسان‌هاست و لازم است که در فرد، هویت توفیق شکل گیرد تا در فراز و نشیب زندگی کمتر دچار نابسامانی روحی شود.

انسان درعین حال که موجودی مختار است اما به منظور کسب تعالی در زندگی با محدودیت‌های فراوانی نیز مواجه است. از همین رو باید گفت که آزادی انسان، نسبی است. ویژگی‌های زیادی می‌تواند از طریق وراثت به انسان منتقل گردد. محیطی که انسان در آن رشد و نمو می‌کند ناخواسته در تکوین خصوصیات روحی و اخلاقی وی تحمیل می‌کند. قرآن نه تنها جامعه را در رفتارهای انسان مؤثر می‌داند، بلکه صریحاً فرد را از نظر امکان سرپیچی از فرمان جامعه توانا می‌داند. در سوره نساء آیه ۹۷

درباره گروهی که خود را «مستضعفین» در جامعه می‌نامیدند، می‌فرماید: به هیچ‌وجه عذر آن‌ها پذیرفته نیست؛ زیرا حداقل امکان مهاجرت برای آن‌ها هست؛ و یا در جای دیگر می‌فرماید: *یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لایضركم من ضل اذا اهتدیتم. (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند).*

۴-۲- سعادت و کمال انسان

هر کدام از مکاتب بنا به نگاهی که نسبت به ماهیت انسان دارند تعریف خاصی از انسان کامل ارائه داده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از یوگا، بودا، کنفوسیوس، ارسطو، زرتشت، افلاطون، اپیکور، نیچه، مارکس، سارتر، عرفا، متصوفه، فلاسفه و برخی از روان‌شناسان معاصر نام برد که از انسان کامل سخن گفته‌اند و هر یک از دیدگاهی خاص و بر اساس جهان‌بینی حاکم بر اندیشه خویش، انسانی را به عنوان انسان کامل معرفی نموده‌اند و نام‌هایی خاص همچون "ارهاط"، "کیون تسو"، "انسان آزاده"، "فیلسوف"، "انسان بزرگوار"، "قطب"، "شیخ"، "پیر"، "ابر انسان"، "خلیفه الله"، "انسان خلاق"، "انسان خودانگیخته" و "انسان به فعلیت رسیده"، "انسان خودشکوف" و ... بر آن نهاده‌اند. شاید بتوان گفت به عدد انسان‌شناسان، نمونه‌هایی از انسان کامل معرفی شده است! هدف واقعیت‌درمانی آن است که شخص، رفتار مسئولانه داشته باشد. منظور از مسئولانه عمل کردن نیز آن است که شخص نیازهای خود را ارضا کند و این اقدام را به شیوه‌ای انجام دهد که دیگران را از توانایی برای ارضای نیازهایشان محروم نسازد. از ویژگی‌های شخص مسئول آن است که خودمختار یا خود پیرو باشد و بداند که از زندگی چه می‌خواهد و برای ارضای نیازهای خود و دستیابی به هدف‌های برنامه‌های مسئولانه‌ای تهیه و اجرا کند. درباره مسئله مسئولیت و رابطه آن با وضعیت روانی افراد، گلاسر معتقد است که ناخشنودی و افسردگی نتیجه عدم احساس مسئولیت است و نه علت آن. به عبارت دیگر، رفتار غیرمسئولانه افراد باعث بروز اضطراب و ناراحتی روانی در آن‌ها می‌شود نه اینکه اضطراب و ناراحتی روانی باعث غیرمسئول بودن آن‌ها گردد. فرد غیرمسئول نه برای خود ارزش قائل است و نه برای دیگران و در نتیجه خود را رنج داده و یا دیگران را آزرده‌خاطر می‌کند. تمرکز بر بعد مسئولیت، هسته اساسی کار تعلیم و تربیت و روان‌درمانی است و پذیرش مسئولیت به مثابه نشانه بارز سلامت روانی تلقی می‌گردد. از نظر گلاسر، اکثر بیماران به انحراف و بیماری خودآگاه‌اند، زیرا می‌دانند که جامعه آن‌ها را طرد کرده است و با دیگران متفاوت هستند. بیماران رفتارشان به شیوه‌ای است که مانع از ارضای نیازهایشان می‌شود و آن‌ها درصددند که به علت نادرستی رفتارشان پی ببرند. بنابراین، قضاوت بیمار درباره درست و نادرست بودن رفتارش الزامی است و تا چنین قضاوتی صورت نگیرد، تغییری هم در رفتار پدیدار نخواهد شد. در مجموع باید گفت که این رویکرد سعادت و کمال انسان را در پذیرفتن مسئولیت رفتار و انتخاب‌هایش می‌داند. از دیدگاه صدرالماتلهین، انسان، دارای اراده آزاد است؛ بنابراین، نسبت دادن فعل و ایجاد، به بندگان صحیح است. چنانچه، نسبت دادن وجود و تشخص نیز به آنان، صحیح است؛ درعین حال، این انتساب، به خداوند نیز، کاملاً موجه است. پس همان‌گونه که وجود فردی به عنوان یک واقعیت، در خارج، امری مسلم است. شأنی از شئون حضرت حق و پرتوی از نور جمال او است. حاصل سخن ملاصدرا و نتیجه آن، این است که همه موجودات عالم (غیر از خداوند) دارای یک اشتراک‌اند و آن، نور واحد حق تعالی است که در همه موجودات، شریان و جریان دارد. این موجودات، هر کدام، شأنی از شئون خداوند هستند. از جمله این موجودات، خود انسان است. حال، افعال او نیز تابع وجود خود انسان‌اند. به نظر صدرالماتلهین، انسان در آغاز، قوه محض بود. قرآن کریم نیز با عنایت به عدمی بودن او می‌فرماید: چیزی نبود که سزاوار ذکر باشد. لذا در ابتدا از نظر جسمانی هم فاقد حیات بود تا این‌که به یک نبات و گیاه دارای رشد و نمو بدل می‌گردد و بعد به صورت انسان و بشر و بهره‌مند از فکر بدل می‌گردد که می‌تواند در کارها تصرف نماید. بعد از آن، انسان دارای نفس ناطقه می‌گردد که اگر عنایت و توفیقی الهی یار او باشد جوهری قدسی و روحی الهی می‌گردد. ملاصدرا همانند اکثر فلاسفه قائل به ثنویت و دو انگاری در خلقت انسان است که انسان مرکب از جسم و روح می‌باشد و جسم غیر از روح است. جسم، فانی و مادی ولی روح که همان نفس است باقی و مجرد می‌باشد. آنچه در این دیدگاه مشترک باعث اختلاف آرا شده، همان قبول یا عدم قبول ارتباط این دو

جز و تبیین کیفیت ارتباط روح و بدن و بخش مادی یا بخش مجرد وجود انسان و کیفیت خلق و رشد و تعالی روح است و این که نقش هر یک از این دو در قوام و انسانیت انسان چیست و به کدام جز تکیه دارد؟ بنا بر نظر حکیم ملاصدرا جسم بر نفس تقدم زمانی دارد و این جوهر مجرد (نفس) از بستر ماده برخاسته و بعد از یک حرکت استعمالی و گذراندن مراتب مادی به مرتبه‌ای مجرد و غیرمادی رسیده است. صدرالمتهلین می‌گوید: موضوع و هدف از خلقت انسان همان خلیفه‌الله شدن است؛ یعنی مقصود اصلی از آفرینش تمام هستی و موجودات، انسان کامل است که همان خلیفه و جانشین خداوند است و صلاحیت خلافت و جانشینی خداوند و آبادانی دو جهان را جز انسان کامل هیچ‌کسی ندارد و او آن انسان حقیقی است که مظهر اسم اعظم است و یا درجایی دیگر می‌فرماید: هدف از خلقت این عالم، برمی‌گردد به انسان و هدف از خلقت انسان این است که آدمی به مقام و مرتبه عقل مستفاد برسد و مشاهده معقولات نماید و به ملاً اعلی متصل گردد. به نظر و بدین صورت است که انسان از یک کرامت خاص برخوردار است و بالقوه خلیفه خداست و مسجود ملائکه ارض و سماست. بنا بر عقیده ملاصدرا نفس از دو نیرو و قوه نظری و عملی بهره‌مند است: یکی برای صدق و کذب و دیگری برای خیر و شر در جزئیات؛ یکی برای واجب و ممکن و ممتنع و دیگری برای جمیل و قبیح و مباح. هر یک از این قوا دارای شدت و ضعف است و در شدت و ضعف نیز مراتب عدیده دارد. برای انسان آن وقت کمال حقیقی تحصیل می‌گردد که این دو نیروی الهی به ودیعه نهاده شده در نهاد او، به کمال خود برسند. سعادت و کمال هر قوه‌ای در این است که به آنچه ذاتش اقتضا می‌کند، برسد. هر یک از این دو نیروی نظری و عملی مراتبی دارد که با پشت سر نهادن آن‌ها به کمال خود می‌رسند و در غایت، کمال آدمی نیز محقق می‌گردد؛ یعنی به کمال این دو نیرو که تمام استعداد آدمی است، انسان کامل می‌شود. حکیم ملاصدرا از انسان کامل - که الگو و معیاری برای دیگر افراد است - به چند لفظ یاد می‌کند: انسان کامل - عارف - حکیم راستین. برای انسان کامل نیز ویژگی‌های فراوانی در مکتب ملاصدرا می‌توان یافت که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: انس باخدا، التزام به فرایض و نوافل، مهربان با خلق خداوند، عالم به تمام حقایق الهی و علوم ربانی و معالم ربوبی، زهد حقیقتی صفت او است و اخلاق و خلق و خوی خود را پاک نموده است، همیشه در روحيات و حالات خود اعتدال دارد، دوستدار علم و علما و دانشمندان و ...

۴-۳- جبر و اختیار

بر اساس نظریه انتخاب، تمام افعالی که آدمی از بدو تولد تا لحظه مرگ سر می‌زند با چند مورد استثناء، انتخاب شده هستند؛ زیرا هر رفتار کاملی در نهایت تلاش ما برای به دست آوردن چیزی جهت ارضای نیازهایمان است؛ بنابراین تقریباً تمامی رفتارهای ما هدفمند بوده و از درون ما سرچشمه می‌گیرند. پس این ماییم که سرنوشت خود را انتخاب می‌کنیم نه عوامل بیرونی. این رویکرد هرگونه جبرگرایی در بروز رفتارهای آدمی را مردود دانسته و انسان را مسئول بلاشرط رفتارهایش می‌داند؛ بنابراین به اعتقاد متخصصان این رویکرد وقتی از افسرده بودن، سردرد داشتن، عصبانی بودن، یا مضطرب بودن حرف می‌زنیم. در واقع آن‌ها را انتخاب کرده‌ایم. ژان پل سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵) فیلسوف جنبش الحادی، اومانیزیسمی و اگزیستانسیالیستی معتقد است که بشر محکوم است به آزادی. زیرا خود را نیافریده و درعین حال آزاد است. از این رو همین که پا به جهان گذاشت مسئول همه کارهایی است که انجام می‌دهد. بشر هیچ چیز نیست مگر آنچه از خود می‌سازد. سارتر ایمان به خدا را پوششی برای فریب دادن خویش و رهایی از رنجی می‌داند که در صورت اقرار به عدم وجود خدا به او دست می‌دهد. پذیرفتن مسئولیت انتخاب‌هایی که به آن‌ها دست می‌زنیم هراس‌انگیز و رنج‌آور است؛ بنابراین چه بهتر که رنج ناشی از آن را بر دوش فرد دیگری بیندازیم. وقتی که فردی نمی‌یابیم ناخواسته چنین چیزی را به خداوند نسبت می‌دهیم و زمام امور را به دست او می‌سپاریم. این خود نه تنها رنج ناشی از پذیرفتن مسئولیت انتخابمان را کم می‌کند بلکه با تبعات ناشی از انتخابمان نیز بعدها به مراتب بهتر کنار می‌آییم. به نظر مؤلف، جامعه ایرانی با توجه به پیشینه طولانی مذهبی بودن و باور به یک امر قدسی و الهی در این راستا نمی‌تواند رویکرد ژان پل سارتری را به تمام معنا هضم کند. بلکه در عوض نیاز دارد تا رنج و تألم ناشی از انتخاب‌هایش را بر دوش دیگری بیندازد و سلامت روان خود را تضمین کرده باشد. این نکته ظریف می‌تواند در امر مشاوره و روان‌درمانی با مراجع ایرانی به کار بسته شود. نظریه واقعیت‌درمانی تا حدودی در باب مسئله اختیار آدمی موضعی افراطی

اختیار می‌کند و منکر هرگونه نظریه‌ای می‌شود دایر بر این‌که انسان‌ها را به تمام و کمال وراثت و تربیت آن‌ها شکل می‌دهد. واقعیت درمانی معتقد است که آدم‌ها باوجودآنکه متأثر از گذشته‌شان هستند اما محکوم به تکرار و تداوم آن نیستند. به اعتقاد این رویکرد صفت ممیز آدمی این است که می‌تواند انتخاب کند که به چه صورتی درآید. این باور، اندیشه ژان پل سارتر را به ذهن متبادر می‌کند که در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید: «من همیشه می‌توانم آزادانه انتخاب کنم، اما باید بدانم که اگر انتخاب نکنم، بازهم انتخابی کرده‌ام». بااین‌وجود، وی متذکر می‌شود که آگاهی آدمی همواره دل‌مشغول چیزی است که خود سارتر آن را روی و ریا می‌خواند؛ و آن عبارت است دروغی که فرد به خودش می‌گوید تا به این وسیله از داشتن اختیار طفره برود. حالتی است که آگاهی آدمی بسیار در معرض آن است. یقیناً با چنین دیدگاهی بحث قضا و قدر و مشیت الهی مردود بوده و پذیرفته‌شده نیست. حال آنکه در اکثر موارد اعتقاد به چنین باوری در مصائب و مشکلات می‌تواند ضامن سلامت روان افراد باشد. این امر به خصوص در میان مراجعان ایرانی که بسیار متأثر از باورهای دینی و مذهبی هستند کارساز است. تحمل یک مصیب پیش‌آمده زمانی که آن را یک مشیت و حکمت الهی قلمداد کنیم به مراتب آسان‌تر از زمانی است که بپذیریم خودمان در به وجود آمدن چنین شرایطی نقش داشته‌ایم.

از دیرباز بشریت میل داشت بداند آیا اعمالی را که از او صادر می‌شود صد در صد مربوط به اراده و اختیار خود اوست و هیچ عامل خارجی در پیدایش آن مؤثر نمی‌باشد؟ و یا آنکه او آلت بلا اراده‌ای بیش نبوده و علل و عوامل بیرون از ذاتش او رهنمون می‌دارند؟ موضوع اختیار و آزادی انسان عوامل تأثیرگذار بر آن از مباحث پر دامنه انسانی و اسلامی است که در طول تاریخ، میان فلاسفه و متکلمان مورد بحث و گفتگو بوده است. تأثیر دو عامل الهی تقدیر و عامل انسانی اختیار و نحوه ارتباط آن دو در تحقق افعال انسانی از مباحث پیچیده و مهم فلسفی است. پذیرش اصل اختیار، اندیشه‌ای راهگشا در هدفمند ساختن زندگی فردی و اجتماعی انسان و جوامع است. چنان‌که نفی آن و قبول اصل جبر، اثرات سویی مانند بی‌معنا شدن زندگی و فعالیت‌های انسان، تسلیم بودن در برابر وضعیت‌های موجود، نبود عزم و انگیزه برای تغییر و تحول‌های فردی و اجتماعی را به دنبال دارد. صدرالمتألهین به عنوان فیلسوفی جامع که با مکاتب مختلف آشنایی کامل دارد، اصل اختیار و آزادی انسان و نحوه ارتباط آن با علم و قدرت الهی را تبیین کرده به نحوی که جایگاه هر یک از این دو به خوبی حفظ‌شده است.

برای دستیابی به مفهوم اختیار باید ببینیم که صدرالمتألهین فاعل مختار و فعل اختیاری را چگونه تعریف می‌کند و یا کدام یک از تعاریفی را که دیگران کرده‌اند می‌پذیرد. از مجموع اقوال او در این مورد چنین برمی‌آید که فاعل مختار فاعلی است که صدور فعل از او به منشأ علم و اراده و رضای او صورت گیرد. خواه علم و اراده مصداقاً عین هم باشند و خواه غیر هم. به اعتقاد ملاصدرا، زمانی که مبدأ و علت تأثیر در یک چیز، علم و اراده فاعل باشد، فاعل را مختار می‌نامیم. در تعریفی دیگر، می‌گوید: «مختار کسی است که فعل او، به اراده او باشد، نه این‌که، اراده او به اراده او باشد وگرنه، اراده او عین ذات او نخواهد بود و چنین امری، باطل است. قادر یا مختار نیز کسی است که اگر فعل را اراده کند، فعل از او صادر شود و اگر اراده نکند، فعل از او صادر نمی‌شود. در نظر وی، ملاک فعل اختیاری این است که قبل از فعل، علم و اراده وجود داشته باشد. حال، اگر این اراده سابق، از خارج هم در انسان تحقق یافته باشد، به اختیاری بودن فعل ضرری نمی‌رساند. چنانکه ملاحظه می‌شود صدرالمتألهین اختیار و فاعل مختار را نیز بادید کلی می‌نگرد و مطلبی که در این مورد ارائه می‌کند چنان است که هم شامل خداوند و هم سایر فاعل‌های مختار مانند انسان باشد. بدین ترتیب او دو ملاک برای تشخیص فاعل مختار از غیر مختار معرفی می‌کند که یکی علم به فعل از سوی فاعل است و دیگری ملایمت فعل با ذات فاعل که در فاعل مختار هر دو این‌ها باید تحقق داشته باشد. با توجه به اینکه صدرالمتألهین در برخی مواقع به جای لفظ مختار از لفظ فاعل مرید استفاده می‌کند، از این‌رو با ملاحظه ملاک‌های او برای تشخیص فاعل مختار از غیر مختار، می‌توان پی برد که از حیث مصداق هر فاعل مریدی، فاعل مختار است و برعکس. زیرا صدرالمتألهین اراده را عبارت از بهجت ناشی از درک کمال و خیر می‌داند یعنی فاعل مرید هم دارای علم و شعور است، چرا که اراده به معلوم تعلق می‌گیرد نه به مجهول و هم فعل ملائم با ذات اوست، چرا که نسبت به مراد حب و رضا دارد. از آنجایی که درک مفهوم مقابل اختیار در درک خود مفهوم اختیار ما را یاری می‌دهد پس برای فهم دقیق‌تر این

معنا لازم است جبر و ایجاب یا فاعل مجبور و موجب را از دیدگاه صدرا بشناسیم. او با ذکر دو قید، فاعل مختار را از غیر مختار متمایز نموده است؛ فاعل غیر مختار یا چنین است که علم به فعل دارد اما فعل ملائم با ذاتش نیست که این گونه فاعل را ملجأ یا مجبور می‌نامند، یا چنین است که فعل ملائم ذاتش است اما علم بدان ندارد که چنین فاعلی را موجب می‌گویند، مانند آتش که می‌سوزاند، یخ که خنک می‌کند و قوای طبیعی که شعور نسبت به فعل خود ندارند. بدین سان از دیدگاه صدرالمتألهین، فاعل یا مختار است یا غیر مختار و غیر مختار یا موجب است یا مجبور.

با کنکاشی بر مفهوم جبر و اختیار بر اساس دیدگاه ملاصدرا می‌توان دریافت که در صدور افعال اختیاری انسان علل ناقصه متعددی دخالت دارند که بعضی از این علل اضطراری بوده و دور از اختیار بشرند و بعضی دیگر اختیاری بوده و بازاده‌ی بشر انجام می‌شود. با جمع شدن تمام این علل ناقصه اعم از اضطراری و اختیاری، علت تامه صدور فعل تشکیل می‌شود و صدور فعل ضرورت خواهد یافت و این ضرورت منافی با اختیار او نمی‌باشد. چون خداوند مسبب‌الاسباب است و انسان فاعل مباشر و به این ترتیب بین فعل اختیاری انسان و خداوند، علل و اسبابی از جمله اراده انسان واسطه شده است. وقتی به این مطلب توجه شود که فقط وجود خداوند وجود حقیقی است و این علل و اسبابی که بین فعل اختیاری و خداوند واسطه شده‌اند، وجودی ندارند، می‌توان گفت که این فعل اختیاری مستقیماً به خداوند نسبت دارد و این فعل اختیاری همچون وسایط دیگر، شأنی از شئون حق است. در هر صورت شناخت چگونگی صدور فعل آدمی از جهات زیر ضروری می‌باشد.

۱- خودشناسی: بدون شک اراده و اختیار از شئون نفس است و هرگاه آدمی را در انجام کارها مختار بدانیم خود را از دیگر موجودات برتر خواهیم یافت.

۲- خداشناسی: مسئله جبر و اختیار از جهتی به «توحید» و از لحاظی به «عدل» و از جهتی دیگر به «قدرت» خداوند ارتباط دارد زیرا اگر جبر در اعمال درست باشد، «توحید افعالی» و «عموم قدرت الهی» از بین خواهد رفت.

۳- معاد شناسی: مسئله معاد و جهان ابدی مبتنی بر آزادی و اختیار آدمی در انجام اعمال است و معنی نخواهد داشت که خداوند هم مردم را مجبور به انجام اعمال کند و هم آن‌ها را معذب فرماید.

۴- حقوق و اخلاق: نخستین چیزی که توجه به آن در کار قانون‌گذاری و اخلاق ضرورت دارد، مسئله اراده و اختیار انسان در انجام کارها است که اگر آدمی دارای چنین اراده و اختیار نباشد هیچ‌گونه تکلیفی نخواهد داشت و نظام حقوقی و اخلاقی از بین خواهد رفت.

۵- شناخت صحیح آیات و روایات: از آنجاکه آیات و روایات زیادی در این زمینه وارد شده و دامی سیاسی و فرقه‌ای خاصی از ظواهر آن‌ها بهره‌برداری نادرستی می‌کرده از این رو شناخت صحیح آیات و روایات مربوطه و در نتیجه درک صحیح جهان‌بینی اسلامی ایجاب می‌کرده که دانشمندان اسلامی به این مسئله با دقت بیشتری نگریسته و در این زمینه کار بیشتری نمایند.

۴-۴- جبر و انتخاب در آیات و روایات

اینکه انسان موجودی برخوردار از حق انتخاب بوده و به همین سبب، مسئول و پاسخگوی اعمال و رفتار خویش است توسط آیات متعددی در قرآن اشاره شده است. آیات قرآن نیز بیانگر این است که خداوند آفریدگار فعل انسان نیست، زیرا مطابق این آیات آنچه را خداوند می‌آفریند نیکو است «الذی احسن کل شیء خلقه» و دارای اتقان است «الذی اتقن کل شیء» درحالی که میان افعال بشر کارهای ناپسند و غیر متقن یافت می‌شود، پس خداوند فاعل و خالق این افعال نیست. قرآن کریم فرموده است:

«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» یعنی امر ایمان و کفر به مشیت و خواست انسان واگذار شده است. آیات دیگری نیز به گونه‌های مختلف، بیانگر این مطلب می‌باشند (شرح الاصول الخمسه، ص ۲۳۹ - ۲۴۳).

قرآن به شکلی عموم مشیت الهی و عموم قضا و قدر را قائل است که هیچ‌گونه منافاتی بین آن و اختیار و اراده بشر نیست؛ از جمله آیاتی که مسئله اختیار و اراده بشر را به‌طور جدی مطرح فرموده است، می‌گوید: (ذلک بما قَدَّمْتِ اَیْدِیْکُمْ) آل عمران

(۳)، [۱۸۲] نمی‌گوید این به موجب اعمال شماست که بگوییم ما اختیار داشتیم یا نداشتیم، می‌گوید: (بِمَا قَدَّمْتُمْ اَیْدِیْکُمْ) به موجب کارهایی که به دست خودتان، یعنی به اراده و اختیار خودتان بدون هیچ اجباری انجام دادید. خدا شما را مختار و آزاد آفرید. (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُکْفِرْ) [کهف (۱۸)، ۲۹] هر که می‌خواهد - یعنی به اختیار خودش - ایمان آورد و هر که می‌خواهد کفر بورزد. (اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ اِمَّا شَاکِرًا وَّ اِمَّا کُفُوْرًا) [انسان (۷۶)، ۳] ما راه به بشر نمودیم. این دیگر به خود او بستگی دارد که شاکر باشد یا کافر. در سوره‌ی آل عمران خداوند می‌فرماید که (ذَلِکَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَیْدِیْکُمْ وَّ اِنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِیْدِ) [آل عمران (۳)، ۱۸۲] معنای آیه این است که این‌ها به دست و اختیار خودتان به وجود آمده است نه به دست خدا که اگر به دست خداوند باشد، ظلم به شما می‌آید؛ یعنی کسی کاری را مرتکب شود و عذاب را دیگری متحمل گردد، خدا کار را انجام دهد ولی عذاب را بر بنده نازل کند (وَ اِنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِیْدِ) یعنی باید بدانید خدا هرگز به بندگان خود ظلم نمی‌کند (مرتضی مطهری: آشنایی با قرآن، جلد ۳، ص ۱۲۳-۱۲۱). از آیات قرآن می‌توان به آیه (اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ) اشاره کرد. این آیه با اعتقاد به جبر ناسازگار است، زیرا اگر خداوند خالق افعال ما باشد و اراده ما دخالتی در ایجاد فعل ما نداشته باشد، نسبت دادن عبادت به خود بی‌معنا خواهد بود؛ چنان‌که با عقیده تفویض نیز سازگاری ندارد، زیرا استعانت از کسی که دخالتی در تحقق ندارد معنایی نخواهد داشت. امام صادق (علیه‌السلام هم در پاسخ به شخصی درباره این موضوع به همین آیه استدلال کرده‌اند از آیات دیگری که برای اثبات این عقیده به آن استناد شده است آیه ۱۷ سوره انفال است: (فَلَمْ تَقْتُلُوْکُمْ وَّلَکِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ وَّمَا رَمَیْتُمْ اِذْ رَمَیْتُمْ وَّلَکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی)؛ «پس شما آن‌ها را نکشتید لکن خداوند آن‌ها را کشت و تو تیر نینداختی بلکه خداوند تیر انداخت».

اما آیاتی که دلالت می‌کند بر اینکه انسان در عمل خودمختار و در سرنوشت خود مؤثر است و می‌تواند آن را تغییر دهد.

سوره رعد / آیه ۱۱

"ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم"

خداوند وضع هیچ مردمی را عوض نمی‌کند مگر آنکه خود آن‌ها وضع نفسانی خود را تغییر دهند.

سوره عنکبوت / آیه ۴۰

"و ماکان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون"

خدا چنان نیست که به آن‌ها ستم کند ولی آن‌ها چنان بودند که به خویشتن ستم می‌کردند.

سوره فصلت / آیه ۴۶

"و ما ربک بظلام للعبیر"

و پروردگارت نسبت به بندگان ستمگر نمی‌باشد.

سوره دهر / آیه ۳

"انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً"

ما انسان را راه نمودیم. او خود یا سپاسگزار است یا ناسپاس.

"ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم"

به‌درستی که خداوند تا زمانی که ملتی به تغییر وضع خود اقدام نکند وضعیتشان را تغییر نمی‌دهد.

"قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها"

مگر زمین خداوند وسیع و گسترده نبود چرا مهاجرت نکردید؟

امام علی (ع) در رد اندیشه آنان که قضا و قدر الهی را مستلزم مجبور بودن انسان می‌دانند، فرموده است:

«لو کان کذلک لبطل الثواب و العقاب، و الأمر و النهی و الزجر و لسقط معنی الوعد و الوعد و لم یکن علی مسيء لائم و لا لمحسن محمده». اگر چنین بود، هر آئینه ثواب و عقاب، امر و نهی و زجر و لسقط معنی الوعد و الوعد و لم یکن علی مسيء لائم و لا لمحسن محمده. و نیکوکار راستاپشی نبود.

۵- نیازهای انسان

۵-۱- مباحث انگیزش و سائق‌ها

واقعیت درمانی بر اساس نظریه انتخاب بنانهاده شده است. در این نظریه، اعتقاد بر این است که تمام اعمالی که ما انجام می‌دهیم رفتار است و تقریباً تمامی رفتارهای ما انتخاب می‌شوند. تعریف گلاسر از رفتار تا حدودی با تعریف عمومی رفتار، فاصله دارد. از این رو وی ترجیح می‌دهد تا آن را رفتار کلی^۱ بنامد. او برای اینکه تصویری را که از «رفتار» در ذهن دارد، شفاف‌تر کند از استعاره‌ای به نام «ماشین رفتار» استفاده می‌کند. او ماشین رفتار را شامل چهار بخش می‌داند:

۱- تفکر (نظیر تحلیل کردن، استدلال کردن، خیال‌پردازی و ...)

۲- عملکرد (نظیر راه رفتن، خندیدن، فریاد زدن، حرف زدن و ...)

۳- فیزیولوژی (نظیر عرق ریختن، لرزش بدن، سردرد و ...)

۴- احساس (نظیر غم، شادی، ناامیدی و ...)

به اعتقاد گلاسه، ما بر دو مؤلفه "عملکرد" و "تفکر" به طور مستقیم و بر "احساس" و "فیزیولوژی" به طور غیرمستقیم کنترل داریم. تأکید اساسی نظریه انتخاب بر دو مؤلفه عملکرد و تفکر هست. این دیدگاه دقیقاً برخلاف نگاه متعارف نسبت به رفتار است. زیرا ما معمولاً فیزیولوژی و احساس را مستقل از رفتار می‌دانیم و حتی خیلی وقت‌ها آن‌ها را صرفاً تنها منشأ رفتار می‌دانیم. از این رو این رویکرد معتقد است که ما برآیند نیروها و عوامل بیرونی نیستیم، ما قربانی گذشته خود نیستیم، ما بازچه لایه‌های زیرین مغز و هورمون‌ها نیستیم، و در نهایت این ما هستیم که رفتار خود را انتخاب می‌کنیم. هر آنچه از ما سر می‌زند نوعی رفتار است. از غذا خوردن و عصبانی شدن گرفته تا افسرده شدن و نگران شدن. تمامی این رفتارها نیز معطوف به هدفی هستند. هدف همه رفتارها نیز ارضای یکی از پنج نیاز اساسی ما یعنی عشق و احساس تعلق، قدرت، قدرت، تفریح و لذت، آزادی و خودمختاری، و بقا و زنده ماندن است. بر اساس این نظریه، چنانچه افراد برای ارضای نیازهایشان شیوه‌های مؤثری پیدا نکنند دست به رفتارهای ناکارآمدی نظیر خشم، اضطراب، افسردگی و ... می‌زنند؛ بنابراین هدف این رویکرد این است تا به انسان‌ها کمک کند نیازهای روان‌شناختی‌شان را مسئولانه و به نحو رضایت بخشی ارضاء کنند. بر اساس نظریه انتخاب ما به صورت لوح سفید به دنیا نیامده‌ایم که منتظر بمانیم تا نیروهای دنیای پیرامون ما را به صورت بیرونی بانگیزه کنند. بلکه ما با پنج نیاز اساسی که به صورت ژنتیکی رمزگذاری شده‌اند به دنیا آمده‌ایم. این نیازها باعث برانگیختگی و تحریک ما در زندگی می‌شوند و انگیزه لازم برای انجام امور را به ما می‌دهند. این پنج نیاز اساسی در همه ما آدم‌ها وجود دارد اما شدت و نیرومندی هر کدام از آن‌ها در هر یک از ما متفاوت است. این نیازها و اولویت‌های آنان، ریشه انتخاب‌های مهم زندگی ما را تشکیل می‌دهند. سال‌ها بود که روانشناسان، علل و ریشه رفتارهای آدمی را در محیط او جستجو می‌کردند. همین دیدگاه بود که آن‌ها را به سمت مکانیزه‌ای تشویق و تنبیه در رویکردهای رفتاری هدایت کرد. به این بخش از دانش روانشناسی که اثر عوامل بیرونی بر روی رفتار انسان‌ها را بررسی می‌کند روانشناسی برون‌نگر^۲ گفته می‌شود؛ اما کم‌کم حوزه دیگری از روانشناسی ظهور کرد که شاید بتوان گفت ویلیام گلاسر با کتاب خود درباره نظریه انتخاب پایه‌گذار آن است. در این نگرش جدید، منشأ رفتارها و احساسات و انگیزه‌های انسان‌ها رویدادهای درونی در نظر گرفته می‌شود. گلاسر با اقتباس از نظریه کنترل ویلیام پاورز، نظریه انتخاب را تدوین می‌کند.

^۱ Total Behavior

^۲ External Psychology

۵-۲- مفهوم اضطراب و ناسازگاری

به نظر گلاسر بروز رفتارهای ناسازگار در فرد تلاشی است که او در جهت مهار ادراکات و زندگی خود انجام می‌دهد؛ به این معنی که اضطراب، افسردگی و احساس گناه را، فرد شخصاً برای خویش به وجود می‌آورد و انتخاب می‌کند تا به این وسیله خشم خود را مهار کند و از حمایت و یاری دیگران بهره‌مند شود. افراد مضطرب، افرادی هستند که در رفتار خود انعطاف‌پذیر نیستند، احساس مسئولیت نمی‌کنند و هویت شکست دارند و از مواجهه با واقعیات زندگی، ناراحت، مضطرب و اندوهگین می‌شوند. از نظر گلاسر تمام تشخیص‌ها توصیف رفتارهایی هستند که افراد برای پرداختن به عذاب و ناکامی شایع در روابط ناخوشایند انتخاب کرده‌اند. او همانند خیلی دیگر از نظریه‌پردازان که در حیطه روانشناسی نظریه‌پردازی می‌کردند از یک زمینه روان‌پزشکی آمده و در سیستم روان تحلیلی یعنی نظام فرویدی و تحلیل رفتار، آموزش‌دیده و همانند الیس که پس از چند سال فعالیت در روان تحلیلی به این نتیجه می‌رسد که نظریه‌های تحلیلی‌گری رفتارهای ما را تبیین نمی‌کند و آنچه از انسان‌ها سر می‌زند الزاماً آن طور که فروید می‌گوید نیست و با روش‌های فرویدی نمی‌توان به افراد کمک کرد و به این ترتیب به جستجوی روش‌های نوینی می‌پردازد که اولاً رفتارها را تبیین کند و ثانیاً اندازه‌پذیر باشد و ثالثاً قابلیت دست‌کاری داشته باشد. به اعتقاد متخصصان واقعیت درمان، ناراحتی و نگرانی افراد، زاییده رفتار غیرمسئولانه خود آن‌هاست. پذیرش مسئولیت رفتار اهمیت زیادی دارد. در نتیجه، نابسامانی‌های روانی، نتیجه‌ی عدم توانایی فرد در تحقق نیازهایش است (کرسینی، ۱۹۷۳؛ گلاسر، ۱۹۶۵؛ به نقل از شفیع آبادی و ناصری، ۱۳۸۶). از این‌رو در واقعیت درمانی، واژه "بیماری روانی" اصولاً به کار نمی‌رود و در نتیجه، تشخیص و طبقه‌بندی اختلالات روانی، به آن صورتی که در مکاتب سنتی رایج است، در این مکتب جایی ندارد. آنچه اصطلاحاً بیماری روانی خوانده می‌شود، با توجه به سه مسئله واقعیت، مسئولیت و درست و نادرست مورد توجه قرار می‌گیرد. شدت بیماری هم به درجه عدم توانایی فرد در ارضای نیازهایش بستگی دارد. بیماران به اصطلاح روانی، کسانی هستند که دارای هویت ناموفقی بوده و از احساس تنهایی و بی‌ارزشی رنج می‌برند. از نظر تشخیص، آن‌ها به دو صورت با جهان خارج مواجه می‌شوند: یا واقعیت را انکار می‌کنند و یا آن را نادیده می‌گیرند. به عبارت دیگر، آنچه اصطلاحاً بیماری روانی خوانده می‌شود در حقیقت اشکال مختلف انکار واقعیت است که به صورت متنوعی ظاهر می‌شود. کسانی که واقعیت را نادیده می‌گیرند، از آن آگاه‌اند ولی برای فرار از درد و رنج حاصل از احساس بی‌ارزشی و مهم نبودن، بدان متوسل می‌شوند. بر اساس رویکرد واقعیت درمانی، ناسازگاری شخص در طی سال‌های اولیه زندگی و هنگامی آغاز می‌شود که وی نمی‌تواند نیاز خود را برای تجربه عشق یا احساس ارزشمند بودن ارضا کند یا در این زمینه تلاشی به عمل نمی‌آورد. ناتوانی فرد برای کسب یا حفظ ارزش برای خود، از فقدان تجربه موفقیت یا نداشتن فرصت برای انجام دادن کاری باارزش، حاصل می‌شود. شخصی که احساس ارزش نمی‌کند، نمی‌تواند به شیوه‌های مناسب به دیگران عشق بورزد یا مورد عشق و علاقه دیگران قرار گیرد. فقدان تجربه عشق و احساس ارزش، موجب می‌شود شخص در روابط مبتنی بر عشق و احساس ارزش با دیگران درگیر نشود و نیز این نوع محرومیت فرد از تجربه چنین احساس‌هایی، منتهی به هویت شکست وی می‌شود. ناسازگاری روانی و اضطراب نیز از همین نقطه آغاز می‌شود. گلاسر در نظریه خود مفهومی با عنوان "تفکر مالکانه" را پیش کشید. مفهومی که بیانگر تلاش افراد برای کنترل دیگران است. او برای کمک به افراد جهت کاهش سهم کنترل در رابطه‌هایشان، اصطلاح جدیدی را در نظریه انتخاب با عنوان دنیای کیفی^۱ مطرح کرد. دنیای کیفی عبارت است از تصاویر ذهنی و ایده‌آل و باورها و اشیاء و اماکن و حتی توقعاتی که ما از روابط، اتفاقات، اشیا و افراد در ذهن خود داریم و می‌سازیم؛ بنابراین دنیای کیفی هر یک از ما، با دیگری فرق دارد. دنیای کیفی، پس از تولد به تدریج در ذهن ما شکل می‌گیرد و رشد می‌کند. طبیعی است که رویدادهای مختلف و احساسات و عواطفی که در زندگی تجربه می‌کنیم شکل این دنیای کیفی را دائماً تغییر داده و اصلاح کنند. ما در طول رشد و بلوغ خود در زندگی با کسب آموخته‌ها و تجربه‌ها، باورها و دانسته‌های جدید، دنیای کیفی گذشته خود را دائماً بازنگری می‌کنیم و آنچه امروز به عنوان دنیای کیفی در ذهن ما می‌گذرد، ما حاصل همه آموخته‌ها و اندیشه‌ها و بازنگری‌های

^۱ Quality World

ماست. از این رو بر اساس رویکرد واقعیت‌درمانی، واقعیت برای ما بر اساس این دنیای کیفی، شکل می‌گیرد و تفسیر می‌شود. هر چه دنیای کیفی ما با سایرین شباهت بیشتری داشته باشد روابط رضایت‌بخش‌تر بوده و تفاهم بیشتری را تجربه خواهیم کرد؛ اما بدیهی است که دنیای کیفی ما همیشه با دیگران فرق دارد. این تفاوت ممکن است کوچک و جزئی بوده و حتی شامل تضادهای جدی باشد. اگر واقعاً بپذیریم که دنیای کیفی دیگران با ما متفاوت است در این صورت می‌توانیم روابط رضایت‌بخشی را با دیگران برقرار کنیم. درک این تفاوت، رابطه‌ها را به سمت انعطاف‌پذیری می‌برد و باعث می‌شود تا طرفین بر شناخت دنیای کیفی یکدیگر و درک شباهت‌ها و تفاوت‌های دنیای کیفی‌شان متمرکز شوند. کسانی که این تفاوت را درک نمی‌کنند می‌کوشند دیدگاه و دنیای کیفی خودشان را به دیگری تحمیل کنند؛ و اینجاست که تفکر و رابطه مالکانه شکل می‌گیرد. در واقع، بسیاری از کسانی که رابطه‌های مالکانه برقرار می‌کنند، خودخواه یا زورگو نیستند. بلکه صرفاً بر این باورند که دنیای کیفی‌شان، منطقی‌ترین دنیای کیفی موجود است و از این رو می‌کوشند با بحث و گفتگو و حتی با ابزارهایی مانند تشویق و تنبیه، دیگران را هم به پذیرش دنیای کیفی خود وادار کنند. نظریه انتخاب، کنترل‌گری یا رفتار مالکانه را به عنوان عامل تخریب‌کننده رابطه‌ها می‌داند و در عوض، کنترل درونی را به افراد توصیه می‌کند.

صدرالمتألهین، پنج عامل را مانع کمال انسان برمی‌شمارد: نقص ذاتی نفس، حجاب‌ها (حجاب مال، حجاب مقام، حجاب معصیت و گناه و حجاب تقلید)، انحراف از حقیقت، کدورت و زنگ دل و جهالت و ناآگاهی. با بررسی اندیشه‌های فلسفی و روانشناسی ملاصدرا در خصوص رابطه بین نفس و بدن می‌توان دریافت که به اعتقاد او بدن انسان در نفس و نفس در عقل است. به این معنا که وجود انسانی جامع و مشتمل بر سه مرتبه اساسی است: جسمانی، نفسانی و عقلی. نفس انسانی در مرتبه جسمانی، جسمانی است و بدن و اندام‌های جسمانی دارد و در مرتبه نفسانی است و دارای بدن و اندام‌های نفسانی است. ملاصدرا بدن نفسانی را بدن برزخی می‌نامد و نفس انسانی در مرتبه عقلی، بدن عقلی با حواس عقلی دارد. این نفس انسانی در درون خود مراتب مختلفی را از حسی به برزخی و از برزخی به خیالی پشت سر می‌گذارد. ملاصدرا به تفصیل به این مسئله می‌پردازد زیرا فلاسفه مشاء مسلمان از جمله ابن‌سینا گفته‌اند که نفس در آغاز پیوند با بدن جوهری روحانی است و به مراتب مختلفی تغییر نمی‌یابد. دیدگاهی که اخیراً به صورت مشترک هم در روانشناسی ناپهنجاری و هم در پزشکی پذیرفته شده است دیدگاه روان‌تنی است که درعین‌حال رهیافت کل‌گرایانه به مسئله نفس و بدن نامیده می‌شود و از پرسش‌های مربوط به سبب‌شناسی بیماری نشئت گرفته است. بعضی از بیماری‌ها و اختلالات روانی آشکارا به بدن انسان مربوط می‌شوند و آن‌ها را می‌توان بر اساس مفاهیم فیزیولوژی توضیح داد. بقیه آن‌ها اختلالات روانی و رفتارند که نمی‌توان به روشنی علت خاصی را در بدن برای آن‌ها نشان داد. آن‌ها ناشی از علل روان‌شناختی همچون هیجان، اضطراب، احساس دشمنی و کشمکش درونی هستند و ارتباط نهایی میان نفس و بدن را نشان می‌دهند و مبنای دیدگاه روان‌تنی یا کل‌گرایانه را تشکیل می‌دهند. بر اساس رهیافت کل‌گرایانه در پزشکی، هر بیماری بدنی یا روانی، بیماری کل‌ارگانیسم است. از این رو ارگانیسم را نباید چونان دو هویت مستقل بلکه چونان یک کل روانی زیستی واحد در نظر گرفت. این دیدگاه روان‌تنی تا حدی سازگار با تلقی ملاصدرا از رابطه نفس و بدن است.

۶- نتیجه‌گیری

تاکنون مکاتب فکری مختلفی در خصوص انسان و ابعاد او اظهارنظر کرده‌اند که هر یک به اقتضای خود بر اساس مبانی فلسفی خود به بخشی از ابعاد وجودی انسان اشاره کرده‌اند. طبیعتاً با این همه فرضیاتی که در رابطه با پیچیدگی انسان وجود دارد، اختلاف نظرهایی نیز وجود دارد. اگر روان‌درمانی را به عنوان متولی اصلی کار با انسان قلمداد کنیم در این صورت رسالت سنگینی بر عهده این حوزه خواهد بود. تاکنون صدها رویکرد روان‌درمانی در رابطه با ابعاد انسان و نحوه کار با او مطالبی را مطرح کرده‌اند. نظریه انتخاب به عنوان یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین رویکردهای علمی در این زمینه، همواره مورد استفاده اکثر روانشناسان و مشاوران در اقصی نقاط دنیا بوده است. این نظریه معتقد است که انسان موجودی آگاه و آزاد است و فرایند شکل‌گیری او را فقط انتخاب‌هایش تعیین می‌کند. بر اساس این رویکرد، اگر انتخاب‌های انسان درست و

مسئولانه باشد سرشت نیک در او بنانهاده خواهد شد و بر همین اساس مبنای روابط او با سایرین به صورت مطلوب و رضایت‌بخش خواهد بود. متخصصان این رویکرد در خصوص ماهیت و سرشت انسان، کم‌وبیش با پیروان مکتب اصالت وجود هم‌عقیده‌اند و انسان را ماحصل اعمال و رفتار خویش می‌دانند و هرگونه دیدگاه جبری درباره انسان را رد می‌کنند. حوزه مشاوره و روان‌درمانی به دلیل حساسیت‌هایی که در خصوص کار با انسان دارد و از آنجایی که اکثر مسائل مربوط به انسان وابسته به فرهنگ بوده و تحت تأثیر بافت اجتماعی و فرهنگی او قرار دارد همواره یکی از مباحث اصلی بوده است. این امر به خصوص در مشرق زمین که نگرشی دینی و عرفانی نسبت به انسان‌شناسی وجود دارد از حساسیت بیشتری برخوردار است. حتی به تعداد ادیان گوناگون، تنوع انسان‌شناسی در مشرق زمین وجود دارد. این در حالی است که در مغرب زمین انسان‌شناسی سه مرحله از تحول فلسفی و مذهبی و علمی را پشت سر گذارده است. با توجه به اینکه این رویکرد، دیدگاهی کاملاً اومانستی نسبت به بشر دارد و او را مسئول و مختار بر تمامی اعمال و رفتار خویش می‌داند و هیچ حکمت و سرنوشتی را در این رابطه نمی‌پذیرد لذا تا حدودی با خصلت و باورهای مردمان مشرق زمین که نگاهی حکمت‌آمیز نسبت به وقایع و رویدادها و تصمیمات زندگی‌شان دارند متناقض است. از این رو بحث اختیار و تأثیر آن بر سرنوشت آدمی به میان کشیده می‌شود و این سؤال مطرح می‌شود که واقعاً مراجعان چقدر در تعیین سرنوشتشان و تصمیماتی که در زندگی می‌گیرند مسئول‌اند و باید در قبالش تاوان پس بدهند. از میان متفکران اسلامی، ملاصدرا یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان اسلام بوده و بنیان‌گذار حکمت متعالیه است. ظهور ملاصدرا در حوالی پایان هزاره اول پس از پیدایش اسلام به وقوع پیوست. لذا، کارهای او را می‌توان نمایش‌دهنده نوعی تلفیق از هزار سال تفکر و اندیشه اسلامی پیش از زمان او به حساب آورد. آرا و نظرات او تا حدود زیادی با مفاهیم نظریه انتخاب همپوشانی دارد. طبیعتاً کار بست مفاهیمی که چنین متفکری در بافت فرهنگی و اجتماعی مشرق زمین مطرح کرده است در کار با افرادی که برای مشاوره و روان‌درمانی مراجعه می‌کنند از اعتبار عملی بیشتری برخوردار است. بحث اینکه انسان موجودی برخوردار از حق انتخاب بوده و به همین سبب، مسئول و پاسخگوی اعمال و رفتار خویش است توسط آیات متعددی نیز در قرآن کریم تأیید شده است.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- پایگاه اطلاع‌رسانی بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ۳- جوادنیا، زینب (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی مفهوم اختیار و آزادی در دیدگاه سارتر و ملاصدرا. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- ۴- سارتر، ژان پل (۱۳۶۱)، اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: انتشارات مروترید، چاپ هشتم.
- ۵- ساعتچی، محمود (۱۳۷۹)، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، نشر ویرایش، چاپ اول.
- ۶- شارف، ریچارد. اس (۱۳۸۱)، نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران، نشر رسا، چاپ اول.
- ۷- شفیق آبادی، عبدالله و ناصری، غلامرضا (۱۳۸۶)، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ۱۳.
- ۸- قدردان فرارملکی، محمدحسین (۱۳۸۴)، نگاه سوم به جبر و اختیار، سازمان انتشارات و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- ۹- کوری، جرالد (۱۳۸۵)، نظریه و کاربری مشاوره و روان‌درمانی، ترجمه یحیی سید محمدی، انتشارات ارسباران.
- ۱۰- مقیمی، گیتا (۱۳۸۱)، تبیین فلسفی اراده از دیدگاه توماس آکویناس و صدرالمتالهین، پایان نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۱- ویلیام گلاسر (۱۳۹۰). تئوری انتخاب. مترجم: دکتر علی صاحبی؛ انتشارات سایه سخن.